

# اقتضاحات صوفیه

(برای اولین بار ترجمه رساله ارزشمند فضائح الصوفیه)

تالیف:

فضیله الشیخ عبدالرحمن عبدالخالق (حفظ الله تعالی)

مترجم:

عبدالله آدم زاده

## فهرست مطالب

مقدمه.....	۴
بخش اول : خطرات فکر تصوف.....	۷
دور کردن مردم از قرآن و حدیث .....	۷
گشودن باب تأویل باطنی از نصوص قرآن و حدیث .....	۱۰
از بین بردن عقیده اسلامی .....	۱۷
دعوت به فسق و فجور و بی بند و باری .....	۲۰
صوفیه و حلال دانستن حشیش.....	۲۵
بخش دوم: چطور با یک صوفی مجادله کنیم.....	۳۰
تصوف دریایی از کثافت است.....	۳۲
اولا : فرق اساسی بین اسلام و تصوف.....	۳۲
دوم :خطوط اصلی عقیده تصوف.....	۳۳
درباره الله.....	۳۳
درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم.....	۳۴
درباره اولیاء.....	۳۴
درباره بهشت و جهنم.....	۳۵
درباره ابلیس و فرعون.....	۳۶
شریعت صوفیه.....	۳۶
عبادات.....	۳۶
حلال و حرام.....	۳۷
حکومت ،سلطنت و سیاست.....	۳۷
تربیت.....	۳۷

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

سپاس و ستایش شایسته الله است که محمدرابه حق مبعوث کرد تا جدا کننده حق از باطل و توحید از شرک و جاهلیت از اسلام باشد و درود و صلوات بر پیامبر هادی که رسالت پروردگارش را به بهترین وجه تکمیل کرد و امت را بر راه روشن و واضحی قرار داد که هیچ کس از آن منحرف نمی شود مگر آن کس که خداوند قلبش را از اسلام و ایمان دور کرده باشد و اما بعد:

من بعد از مدتها تحقیق و بررسی و تفکر به این نتیجه رسیده ام که فکر تصوف شدیدترین خطری است که امت اسلام را تهدید می کند و هموست که عزت امت را به ذلت و پستی تبدیل کرده و همچنان کارش را می کند و کرمی است که دائم از درون، جسم درخت تناورمان را پوسانده و نابوده کرده تا اینکه در طی ایام آن را به زمین انداخت و هیچ راه خلاصی برای امت نیست مگر با نجات از این کرم قبل از هر خطر دیگر بنده حقیر بحمد الله در این باره کتاب الفکر الصوفی را تألیف کرده ام و از آنجایی که این کتاب بسیار حجیم بود، به طوریکه خواننده پر مشغله نمی تواند از آن به خوبی بهره مند شود به این خاطر این کتابچه را به رشته تحریر در آوردم تا مهمترین خطر هایی را که فکر تصوف جهان اسلام را تهدید می کند شرح دهم.

امید است که این کتابچه انگیزه ای برای رهبران امت اسلامی و نظریه پردازانش باشد تا امت را از این آفت پنهان و نابود گر بر حذر دارند و در جدا کردن آن از کالبد امت اسلامی بکوشند. سپس بعد از بیان خطرها با مثال مختصری چگونگی مناظره و جدال با صوفی را

شرح داده ام تا جوانان مسلمان چگونگی مباحثه با آنها را بیاموزند و یاد بگیرند که چگونه بر آنان اقامه حجت کنند یا آنان را به راه مستقیم بیاوند. و از الله می خواهم که امت اسلام و جوانان مسلمان و دانشجویان و طالبان علم را این کتابچه سود رساند و در آغاز و پایان خدا را سپاس گفته و بر بنده و رسولش درود و صلوات می فرستم.

شیخ عبدالرحمن عبدالخالق .

کویت شنبه ۱۴ ذی القعدة سال ۱۴۰۴ هـ.ق. مطابق با ۱۱ آگوست ۱۹۸۴ م.



## بخش اول

### خطرات فکرتصوف

این مهمترین خطرات تصوف است:

#### ۱- دور کردن مردم از قرآن و حدیث :

صوفیه در زمان های مختلف از دیرباز تا کنون کوشیده اند که با ترفندهای مختلف و راه های پیچیده مردم را از قرآن دور کنند، مهمترین این راهها عبارتند از:

**الف:** تبلیغ این فکر که تدبر در قرآن نظر انسان را از الله منحرف می کند. آنها به گمانشان فناء فی الله را آخرین هدف صوفی قرار داده اند و گمان کرده اند که تدبر در قرآن شخص را از این هدف باز می دارد و یادشان رفته که تدبر در قرآن همان ذکر الله عزوجل است. چون قرآن یا ستایش الله با اسماء و صفاتش است و یا یاد آوری و بیان آن چیزهایی است که الله با اولیاء و اعداء خود کرده است و همه اینها مدح و ستایش او و علم و آگاهی به صفاتش و تدبر در حکمت و شرعیتش است و در این تدبر حکمت و رحمت خداوند با مخلوقاتش آشکار می شود ولی از آنجایی که صوفیه هر یک می کوشید تا خود معبود و خدایی شود و به صفات خدایی متصف شود برای همین تدبر قرآن را ناپسند داشته اند و این شعرانی است که در کتابش (الکبریت الاحمر) می گوید : خداوند عزوجل در سروشی غیبی می گوید: ای بندگانم شب برای من است نه برای اینکه قرآن تلاوت شود، برای تو در روز زمانی زیادی است پس شب را به من اختصاص بده ، هدفت از تلاوت قرآن در شب چیست تا معنایش را دریابی؟ ولی معنایش تورا از

مشاهده بازمی دارد آیه ای تو را به بهشت می برد و آنچه که در آن برای اولیاء آماده کرده ام پس من کجا خواهم بود وقتی تودر بهشت با حور بر فرشی که استرهایی از ابریشم است تکیه داده ای و آیه ای تو را به جهنم می برد وانواع عذاب های آنجا را می بینی پس من کجا خواهم بود وقتی که تو مشغول به چیز هایی داخل آن باشی و آیه ای تو را به قصه آدم یا نوح یا هود یا صالح یا موسی یا عیسی علیهم الصلاة والسلام می برد و.... و من تو را به تدبیر دستور نداده ام مگر برای اینکه قلبت بر من متمرکز شود و اما استنباط احکام که وقتی دیگر دارد و اینجا مقام بالا و برتری داری (الکبریت الاحمر علی هامش الیواقیت والجواهر ص ۲۱)

و این زندقه و کفری عظیم است. کجا خداوند این سخن را که شعرانی به دروغ به او نسبت می دهد گفته است و چگونه الله چیزی را می گوید که مخالف حقی است که بر بنده و رسولش محمد(ص) نازل کرده آنجا که می فرماید ( کتاب انزلنا الیک مبارک لیدبروا آیاته) : کتاب پرخیر و برکتی است و آن را برای تو فرستاده ایم تا درباره آیه هایش بیندیشید و نیز می فرماید : ( افلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أقفالها): آیا درباره قرآن نمی اندیشند یا اینکه بر دلهایی قفلهای ویژه آنها زده اند؟

و نیز می فرماید : (فذكر بالقرآن من يخاف وعيد): چون چنین است کسانی را بوسیله قرآن پند و اندرز بده که از بیم دادن و تهدید کردن من می ترسند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم شب را برای تلاوت قرآن در نماز می ایستاد هرگاه به آیه ای می رسید که درباره بهشت بود تو قف می کردودعا می کرد و هرگاه به آیه ای می رسید که در آن تهدید و وعید بود توقف کرده ودعا می کردواز آتش جهنم به خدا پناه می برد همانطورکه از حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به ثبوت رسیده است و اینان گمان می کنند قیام در شب برای قرائت قرآن مشغله و انصراف از الله است!! درحالیکه نماز در شب و قرائت قرآن در آن از بزرگترین فرایضی است که خداوند بر پیامبرش فرض کرد تا بدینوسیله به مقام بزرگی در روز قیامت برسد خداوند متعال (می فرماید): (ومن الیل

فتهجدبه نافله لک عسی أن بیعتک ربک مقاما محموداً) و معنی تهجد به: با آن تهجد کن یعنی با قرآن. بنابراین مقام محمود پیامبر را نتیجه قیام الیل با قرآن قرار داده است و نیز این اولین دستوری است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به آن دستور داده است چنانچه خداوند میفرماید:

( یا أيها المزمّل قم اللیل الا قليلا نصفه أو انقص منه قليلا أوزد علیه ورتل القرآن ترتیلا): ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بگاه یا بر نیمه آن بیفزای و قرآن را خواندنی (و شمرده شمرده) بخوان. و مهم اینجا اینست که این دروغگویان مردم را از قرآن منصرف کرده اند به این بهانه که قرآن باعث گرفتن وقت و مشغولیت آنان از عبادت خدا می شود دیگر چه تلبیسی بزرگتر از این.

**ب:** تبلیغ این فکر که اجر و پاداش ذکر هایی بدعتی آنان از قرآن بیشتر است همانطور که احمد تیجانی و دیگران (از بزرگان تصوف) گفته است که نماز فاتح (نمازی که توسط بعضی از طرف صوفیه اختراع شده است) برابر شش هزار بار خواندن قرآن است. در این مورد فصل مخصوص (طریق تیجانیه در کتاب الفکر الصوفی) را بخوان و نتیجه این فکر اینست که مردم را به دور انداختن قرآن و روی آوردن به ذکر های اختراعی و بدعتی می کشاند.

**ج:** تبلیغ این فکر که هر کس قرآن را بخواند و آن را تفسیر کند خداوند او را مجازات خواهد کرد چون برای قرآن اسرار و رموز و ظاهری و باطنی است و هیچ کس آن را نمی فهمد جز شیوخ بزرگ و اگر کسی خواست چیزی از آن را تفسیر کند یا بفهمد خداوند او را عذاب می دهد.

**د:** قرآن و حدیث را شریعت و علم ظاهری می نامند ولی درگمانشان علوم لدنی دیگر وجود دارد که کاملتر و برتر از قرآن است همانطور که ابو یزید بسطامی می گوید: ما در



دریایی فرو رفته ایم که پیامبران در ساحلش ایستاده اند. وابن سبعین می گویند: (پسرآمنه راه وسیعی را تنگ کرده که گفته پیامبری بعد از من نخواهد بود) واین سخن از این زندیق در نهایت شناعت و بطلان و اتهام به پیامبر است!! پس لعنت خدا بر هر کس که این سخن را گفته و یا تأییدش کند... و یا در این عقیده پیروی اش کند.

و خلاصه، متصوفه یعنی زنداقه ۱ آنان اسالیب خطرناکی در مکرو کید برای اسلام دارند که بزرگترین این اسالیب منصرف کردن مردم از قرآن و مشغول کردنشان به این اکاذیب و افتراءات است.

## ۲- گشودن باب تأویل باطنی از نصوص قرآن و حدیث :

از بزرگترین خطرات فکر صوفی باز کردن باب تفسیر باطنی قرآن و سنت است و حقا که هیچ آیه و حدیثی نیست مگر اینکه صوفیان زندیق تأویلات باطنی خبیثی برای آن درست کرده اند .

ابن جوزی رحمه الله در این باره می گوید: ابو عبد الرحمن سلمی در تفسیر قرآن دو جلد را از کلام آنان که بیشترش هذیان و ناجایز است جمع کرده و اسمش را حقائق التفسیر گذاشته و در مورد سوره فاتحه از آنان نقل کرده که می گویند : به این خاطر فاتحه نامیده شده چون آن اوائل فتح خطاب ما با توست اگر ادب شدی که خوب واگر نه از

---

۱ زنداقه جمع زندیق: یعنی منافق، کافری که تظاهر به اسلام می کند. در صدر اسلام بعد از اینکه سرزمین های زیادی به دست مسلمین فتح شد و مردم گروه گروه وارد اسلام شدند، عده ای که از ترس شمشیر به دروغ اظهار اسلام می کردند، زندیق نامیده شدند و در میان اینان اصناف متعددی مانند فیلسوفان ملحد و زردشتیان و هندوها و یهودیها و غیره بود که با تأویل نصوص قرآنی و نبوی و ساخت احادیث دروغین سعی در انتشار افکار خود در لباس اسلام و آیات و احادیث داشتند تا به این طریق از درون تیشه به ریشه اسلام بزنند و مردم را از اسلام ناب محمدی به اسلامهای دست ساخت خود بکشانند. (مترجم)

لطائف بعدی محروم می شوی!!! مصنف رحمه الله می گوید: واین کلام قبیحی است چون مفسرین اتفاق نظر دارند که فاتحه اولین سوره ای نیست که نازل شده است. و در مورد (آمین) می گویند: یعنی به سمت تومی آییم.

مصنف رحمه الله می گوید: واین کدام قبیحی است چون آمین از ریشه (ام) نیست اگر این طور بود باید میم مشدد می شد. و درباره این سخن خداوند: (وإن یأتوكم أساری) ۲ می گوید: ابو عثمان گفته یعنی (اساری) غرق شدگان در گناه و واسطی گفته: غرق شده گان در رؤیت افعالشان شان و جنید گفته: اسیران در اسباب دنیا آنها را باقطع علائق آزاد کنید.

می گویم: این آیه در وجه انکار و مذمت آمده و معنایش اینست که شما اگر آنان را اسیر کردید فدیة داده و آزادشان می کنید و اگر با آنان جنگ کردید آنان را می کشید. و اینان طوری آیه را تفسیر کرده اند که مقتضای آن مدح و ستایش می شود. و محمد بن علی می گوید: (یحب التوابین) ۳ توابین یعنی کسانی را که از توبه خود توبه کرده اند و نوری درباره این آیه (یقبض ویسط) ۴ می گوید: قبض می کند با او و بسط می کند برای او. و درباره این آیه (ومن دخله کان آمناً) ۵ گفته: یعنی از نخواستن نفس و از وسوسه شیطان در امان است.

واین نهایت قبحات است چون لفظ آیه لفظ خبر است و معنایش امر است و تقدیرش این چنین است که هرکسی داخل حرم (مکه) شد او را امان بدهید. و اینان آن را بر لفظ خبر معنا کرده اند. تازه تفسیرشان با واقعیت مطابق نیست چراکه بسیاری داخل حرم می

۲ (بقره/۸۵) ترجمه: ولی اگر اسیران نزد شما بیایند

۳ توبه کاران را دوست دارد. (بقره/۲۲۲)

۴ خداوند- روزی بندگان را- محدود و گسترده می سازد. (بقره/۲۴۵)

۵ هر کس داخل آن- حرم مکه- شود در امان است. (آل عمران/۹۷)

شوند وازنجواها ووسوسه ها در امان نیستند . درباره این آیه ( ان تجتنبوا کبائرما تنهون عنه) ۶ می گوید: ابو تراب گفته : منظور ادعاهای فاسد است .(والجار ذی القربی ) سهل می گوید. منظور قلب است و(الجارالجنب ) منظور نفس است و(ابن السبیل ) ۷ منظورجوارح است ودر باره این آیه ( وهم بها ) ۸ می گوید: ابوبکروراق گفته است : هر دو هم(میل) برای زن بودویوسف به او هم(میل) نکرد. می گویم :این خلاف صریح قرآن است . ودر باره این آیه (ماهدابشراً) ۹ محمد بن علی می گوید : این فرد اهلیت نداردکه ادعای مباشرت کند. زنجانی می گوید: رعد:یعنی جیغ ملائکه و برق: آتش بالهایشان وباران: گریه شان است و درباره این آیه (فلله المکرجمیعا) ۱۰ حسین می گوید: مکرری آشکار تر از این نیست که حق با بندگانش مکر کرده که وعده داده آنها راهی به سوی او دارند یا برای حادث با قدیم اتصالی است.

مصنف رحمه الله می گوید: وهر کس در این سخن تأمل کند می فهمدکه کفر محض است چون اشاره به این داردکه انگار آن مانند شوخی وبازی است .**ولی این حسین همان حلاج معروف است** واین گونه سخن گفتن به اومی آید . و درباره (لعمرك ) ۱۱ می گوید:به آبادانی سرت به وسیله مشاهده ما.

می گویم: تمام کتاب از همین جنس است و من می خواستم که بسیاری از این نمونه ها دراینجا بیاورم ولی دیدم که وقت برای نقل سخنانی که یا کفر است ویا اشتباه و یا

۶ اگر از گناهان کبیره ای پرهیزید که از آن نهی شده اید.(نساء/۳۱)

۷ والجار ذی القربی والجارالجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل:همسایگان خویشاوند وهمسایگان بیگانه وهمدمان ومسافران.(نساء/۳۶)

۸ یوسف قصد او کرد (یوسف/۲۴)

۹ این آدمیزاد نیست.(یوسف/۳۱)

۱۰ طرحها ونقشه ها همگی از آن خداست.(رعد/۴۲)

۱۱ به جان تو سوگند(حجر/۷۲)

هذیان، ضایع می شود. و اینها از جنس همان چیزهایی است که از باطنیه نقل کردیم. هر کس می خواهد به مطالب کتاب پی ببرد اینها نمونه هایش است و هر کس بیشتر می خواهد بداند به خود کتاب مراجعه کند. (تلبیس ابلیس ص ۳۳۳، ۳۳۲)

و این چیزیکه امام ابن جوزی گفته فقط نمونه ای از تأویل صوفیانه در اوایل کارشان است و اگر بدنبال تأویلات باطنی خبیثی که بدست متصوفه نوشته شده است بگردیم دهها جلد از امثال این هذیان ها و اختراعات و نسبت دادن های بدون علم به خداوند متعال جمع می کنیم که آنان گمان می کنند از معانی حقیقی قرآن است. ۱۲

۱۲ و متأسفانه امروزه نیز کسانی که از تصوف متأثر شده اند در این منهج باطنی در تفسیر و تأویل قرآن به راه آنان رفته اند و به منهج و اسلوبی برای کسانی که به این خرافات صوفیه را تصدیق می کنند تبدیل شده است. و به عنوان مثال در صورت اطلاع از کتاب (القرآن محاوله لتفسیر عصری تألیف مصطفی محمود) یا کتابهایی که محمود محمد طه سودانی صاحب حزب جمهوری سودانی تألیف کرده از این نمونه های عجیبی که از فکر صوفیانه متأثر شده و تأویلات باطنی از قرآن و حدیث را برای مسلمانان ارائه داده، آگاه می شوی.

و در ذیل نمونه هایی را نشان می دهیم:

مقالاتی به اسم المحاوله العصریه التفسیرالقرآن که دکتر مصطفی محمود در روزنامه صبح بخیر مصری می نوشت و سپس در کتابی به عنوان القرآن محاوله لفهم عصری القرآن جمع کرد تلاش صوفیانه جدیدی برای تفسیر قرآن بود و به قول محمد محمد طه سودانی کوشش بزرگی در چارچوب فکر صوفیانه بود استادی که دکتر در کتابش با ستایش و احترام از او نقل قول می کند که: تعبیر زیبایی که در کتاب یکی از مفکرین اسلامی به اسم محمود محمد طه به عنوان رساله الصلاه بود مرا به شگفت آورد که در آن می گوید: خداوند آدم را از آب و گل به تدریج بیرون کشید. ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین این یعنی سرچشمه گرفتن از گل گام به گام و درجه به درجه از آمیب به سوی اسفنج و سپس به سوی نرم تنان و سپس به سوس سخت تنان و سپس مهره داران سپس ماهیان سپس خزندگان سپس پرندگان و سپس پستانداران و بالاخره بلندین رتبه انسانیت به فضل و هدایت و ارشاد خداوند (المحاوله

و این مفکر اسلامی بنابر تعبیر دکتر مصطفی محمود مهندس کشاورزی سودانی ای است که تصوف را یاد گرفته و به جایی رسیده که گفته تکالیف از اوسا قاطب شده چرا که به مرحله یقین رسیده است. و کتابی به اسم الصلاة دارد که دکتر از آن نقل قول کرده و کتب دیگری نیز دارد. کتابی نیز درباره کوشش معاصر برای تفسیر قرآن دارد.

و از جمله مطالبی کتاب الصلاة محمود محمد طه سودانی که توجه دکتر را به خود جلب کرد همان مطلبی است که آن را چند سطر پیش نقل کردیم که در واقع ادغام عجیب خلقت آدم علیه السلام در نظریه داروین است که این نظریه ایمان را از انسان می زداید جز در عقیده این گونه افراد که زیاله های هر تفکر را جمع کرده و کتاب خدا با آن تفسیر می کنند به این گمان که با تحقیق و مکاشفه به آن رسیده اند در حالی که آن چیزی نیست جز در حقیقت نقل اندیشه های کفار و ملحدین و تحمیل آنها بر آیات قرآن کریم و اگر دلیلی می خواهید که کتاب المحاوله العصریه لتفسیر القرآن و این گونه تأویل کردن آیات قرآن از چهار چوب فکر تصوف بیرون آمده این نقل قولها را در همان کتاب که دکتر مصطفی محمود درباره قرآن نوشته را ببینید.

الف) دکتر مصطفی محمود فصل کاملی به اسم اسماء الله نوشته و معروف صحیح و سالم معانی رب واله را غایت متصوفه دانسته و گفته است: متصوفه می گویند که خدا از فرط قربش از ادراک ما دور و از فرط ظهورش از ما پنهان است. ص ۹۹

سپس در ستایش فکر صوفیانه داد سخن می دهد و می گوید: و آنها از روی محبت و عشق قرب الله را می خواهند نه به خاطر ترس از جهنم یا طلب بهشت و می گویند که صوفی در هجرت دائمی به سوی خداست از کائنات به سوی مکنون ص ۱۰۱

سپس می گوید: متصوفه اهل احوال و مراتب اند و دارای نظریات نغری هستند که بسیار عمیق و دارای دلالت های خاص می باشد آنها می گویند معصیت گاهی از طاعت بهتر است چون چه بسا معصیت شخص را به ترس از خدا و ذلت و شکستگی در برابر او می کشاند و طاعت شخص را به تکبر و عجب و غرور می کشاند و این چنین عاصی و گناهکار مقربتر و مؤدبتر از مطیع نزد الله می شود صفحه ۱۰

سپس می گوید: متصوف و یوگی و راهب همگی در یک راه هستند و دارای منطقی واحد و اسلوبی واحد در زندگی که همان زهد است ص ۱۰۱

سپس باز می گوید: ویوگی و راهب و صوفی مسلمان با یک روش به دنبال قرب و وصل هستند همگی شان با تسبیح خدا را با اسمایش می خوانند و لله الاسماء الحسنی فدعوه بها و اینجا یوگا تسبیح خاص دارد به نام ماترا یوگا که از کلمه مترام هندی به معنای تسبیح و تقدیس گرفته شده است و از جمله تسبیح یکی آن است که یوگی در خشوع و تمرکز کلمه رهیم رهام را هزاران بار بخواند و اینها کلماتی هستند که با رحیم رحمن در نزد ما برابری می کند و از اسماء الله به زبان سنکریتی می باشد ویوگی در گردنش تسبیح های طولانی که ۱۰۰۰ دانه دارد قرار می دهد.

سپس دکتر مصطفی محمود در ستایش منهج تصوف و فهم متصوفه از اسلام داد سخن میدهد و می گوید: و تصوف ادراک از طریق حواس عالی می باشد و متصوفه عارف است ص ۱۰۳

سپس در تطبیق تفسیرهای باطنی اش بر آیات قرآنی دنباله رو آنان شده و می گوید: در بعضی از روایتها از داوود وارد شده که گفت: ای پروردگار تو را کجا بیابم؟ گفت: خودت را رها کن و بیا... از خود پنهان شو تا مرا بیابی. و در این معنا بعضی از متصوفه سخن خداوند را به موسی که در قرآن آمده (فا خلع نعلیک انک بالوادی المقدس طوی) تفسیر می کنند که مقصود از نعلین نفس و جسد است یا نفس و لذتهای جسد پس لقاء الله صورتی نخواهد گرفت مگر اینکه انسان دو کفش را در آورد: نفس و جسدش با مرگ یا با زهد ص ۱۰۴

و باز ادامه داده و می گوید: و صوفی در خواست نمی کند او مریض می شود ولی از خدا درخواست شفا نمی کند و در ادب می گوید: ... چگونه برای نفسم اراده ای کنار اراده خدا قرار دهم و از او چیزی بخواهم که انجام نداده است ص ۱۰۵

سپس این سخن خداوند را (وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) این چنین تفسیر می کند: معنایش اینست که جن و انسان را خلق نکردم جز برای اینکه مرا بشناسند سپس در خاتمه این فصل صوفیانه می گوید اینان اهل سر قرب و شهوندند اولیاء صالح حقیقی ص ۱۰۹

خب: حالا اثر این منهج صوفی که دکتر برای خودش ترسیم کرده چیست و نتایج این فکر نزد دکتر چگونه است دکتر مصطفی محمود تاویل قرآن و تفسیرش را به عهده گرفته و چه چیزی برای مردم بیرون داده است و فهم معاصر کتاب رب العالمین چیست اینها نمونه ها می هستند که فهم دکتر مفسر به آن رسیده است:

الف) - دکتر در شناخت درختی که آدم از آن خورده و نا فرمانی خدا را کرد به قول خودش اجتهاد کرده و اجتهادش به اینجا رسیده که عین گفته اش را آورده ایم: لقاح جنسی همان درخت ممنوعه ای بود که

حیات از آن خورد و به سوی عدم رفت ... و شیطان می دانست که درخت نسل اذن شروع مرگ است و بیرون رفتن از بهشت جاویدان به خاطر همین به آدم دروغ گفت و برای او این چنین وا نمود کرد که آن همان درخت جاودانگی است و او را فریب داد تا بوسیله جسدش با زنش در آویخت ص ۶۲

سپس دکتر به همین اکتفا نمی کند بلکه اطمینان پیدا می کند که حوا در اثر این ملاقات باردار هم شده آنجا که می گوید: پس قرآن را می بینیم که بعد از چشیدن درخت با صیغه جمع مخاطب قرار داده و می گوید (اهبطوا بعضکم لبعض عدو) در حالی که خطاب در همین آیات قبل از آن گناه خطاب مثنی بود و معنی اش این است که خوردن درخت باعث زیاد شدن آنها شد ص ۶۲

سپس دکتر بعد از این همه هذیان گویی می گوید: البته ما نمی توانیم در مورد این مسائل نظر قطعی بدهیم و باید بگوییم که درخت همچنان معمایی است و قصه خلقت همچنان امری غیبی است نمی توانیم چیزی بیشتر را اجتهاد در باره اش بگوییم و خدا داناتر به کتابش و تنها اوست که تاویل مطالب آن را می داند. می گوییم چطور شد که لحظاتی پیش نظر قطعی دادی و هر طور که خوشت می آمد تفسیر کردی و بدون علم و هدایتی به الله و کتابش نسبتها دادی ..... و هر چه هوا و هوست خواست درباره معنی قرآن نظریه پردازی کردی .. و واقعا عجیب است که خود مصطفی محمود به بهایی ها به خاطر اینکه به تاویل باطنی قرآن روی آورده اند می تازد و می گوید: و این امریست که خطر تفسیر باطنی قرآن را آشکار می کند و خطر مهمل گذاشتن ظاهر حروف و مقتضای کلمات و عبارات. و اینکه چگونه امثال این تفاسیر به جدایی دین از اساسش منجر می شود و این همان را می ست که فرقه ها چون خوارج و دوازده امامی و باطنیه و بابیه از آن استفاده می کردند تا قرآن را به دنبال اغراض خود کشانده و آنرا نابود کنند. سپس سخنش را به اینجا می کشاند که می گوید: و این موارد ما را به دیدگاهی از تفسیرش می رساند که چاره ای از التزام به آن نیست و آن ارتباط به حرفیت عبارت و مدلول کلمات ظاهر است و اینکه به سراغ تاویل باطنی قرآن نرویم جز با اشاره و الهام از خود کلمات قرآنی بنا برین ظاهر و باطن قرآن را با خود قرآن تفسیر می کنیم طوری که تفسیر باطنی ما با مدلول ظاهر معارض یا نافی آن نباشد (کوششی برای تفسیر امروزی ص ۱۲۳-۱۲۲) و واقعا عجیب است که مصطفی محمود به رغم سخنانی که از خطرات تاویل باطنی گفته مجال را برای خودش باز گذاشته که طبق هوای نفسش هر چه بخواهد بگوید. او بهشت و جهنم را عذاب و نعمت معنوی قرار داده و گفته است که این دو اشیا حقیقی حسی نیستند و می گوید من از غسل بدم می آمد و از هنگامی که شنیده ام در بهشت چشمه های از غسل وجود دارد چندشم آمد و یاجوج و ماجوج را مردم چین محسوب کرده

### ۳- از بین بردن عقیده اسلامی :

عقیده اسلامی ناب یعنی عقیده کتاب و سنت اولین چیز است که فکر تصوف آن را هدف قرار می دهد تا آن را از بین برده و به چیزی دیگر مبدل کند. چرا که فکر تصوف مخلوطی کامل از تمام فلسفه ها و خزعلات و خرافاتی ست که در گذشته و حال در دنیا منتشر بوده است. هیچ کفر و زندقه و الحادی نیست مگر اینکه در فکر تصوف داخل شده و به عقیده صوفیه ملبس گشته است از عقیده به وحدت الوجود و اینکه هر موجودی خداست گرفته تا اعتقاد به حلول ذات الله یا صفاتش در مخلوقات... تا اعتقاد به عصمت و اعتقاد به دریافت از غیب تا اعتقاد به اینکه محمد صلی الله علیه و سلم گنبد عالم است و بر عرش الله قرار گرفته تا اعتقاد به اینکه اولیاء جهان را اداره کرده و اختیار جهان هستی را در دست دارند. و به جرات می توانم بگویم که هیچ عقیده شرکی در زمین نیست مگر اینکه به فکر تصوف منتقل شده و لباس آیات و احادیث را به تن کرده است. بلکه من

و دجال مذکور در حدیث را علم معاصر که به دنیا فقط از یک چشم نگاه می کند و لباس دریایی زنان را لباسی می داند که ضرورت و تفکر در آفاق انفس آن را به وجود آورده است و اینها فقط بعضی از تاویلاتش است و اما استادی که از او نقل قول کرده یعنی محمد محمود طه سودانی تاویلات، او را به اسقاط شریعت از خودش رسانده به طوری که او اصلاً نماز نمی خواند چون به منزلت الله واصل شده است...!! و در میان تاویلاتش سوسیالیسم را نیز در قرآن پیدا کرده چرا که خدا می گوید (و یسالونک ماذا ینفقون قل العفو) العفو به گمانش یعنی زیادی از حاجت ضروری و این نزد او یعنی اینکه پس انداز کردن جایز نیست و واجب است هر کسب زاید بر مصرف را انفاق کند و به رغم این همه خزعلات و خرافات امثال این فکر رواج هم یافته است و خود بنده با تعداد زیادی از این افراد که به حزب جمهوری در سودان معروفند مباحثه کرده ام و خواننده تعجب می کند اگر بداند که بسیاری از اساتید دانشگاهها و وکیلان مدافع و مدرسین و دانشجو ها... پیرو این فکر باطنی شده اند و از این فکر با شیفتگی عجیبی دفاع می کنند پس چه خطری از این بزرگتر؟



هر صوفی ای را که بداند تصوف چیست به مجادله دعوت می کنم که طبق عقیده اش برایم ثابت کند که ابلیس کافر و از اهل جهنم است و فرعون کافر و از اهل جهنم است و اینکه کسانی که از بنی اسرائیل گوساله پرستی کردند اشتباه کرده اند و کسانی که هم اکنون گاو می پرستند کافر هستند هر صوفی ای را که حقیقت تصوف را بداند به مبارزه می طلبم که این را ثابت کند... شاید کسی بگوید: چطور نمی تواند این مطالب را ثابت کند در حالی که اینها در قرآن و سنت ثابت است و هر مؤمن به آن گواهی می دهد و اصلا هر کس که در آن شک کند کافر می شود؟

جواب: اگر صوفی این مطالب را ثابت کند به عقیده تصوف طعنه زده است و در بزرگان و رجالش شک کرده بلکه رهبران و دانشمندان را تکفیر کرده و طبعاً از تصوف خارج گشته است.

بزرگترین شیخ تصوف «ابن عربی» زندیق است که معتقد بوده فرعون از موسی به خدا داناتر بوده و کسانی که گوساله را پرستیدند در واقع الله را پرستیدند نه کسی دیگر، چون گوساله در عقیده خبیثش - مظهری از مظاهر الله است. (تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا) بلکه و حتی بت پرستان در عقیده او جز الله کسی دیگر را نپرستیده اند چون الله در عقیده او کل این مظاهر متفرق است و بنابراین الله همان خورشید و ماه و انسان و جن و فرشتگان و شیاطین و حتی بهشت و جهنم و حیوان و گیاه و جمادات است. در نتیجه هیچ کس در زمین پرستیده نشده و عبادت نشده جز خود الله و ابلیس در عقیده ابن عربی جزءی از الله است (تعالی عن ذالک علوا کبیرا) و صوفیه این عقیده ملعون که تاریخ زشتتر و وحشتناکتر و گندتر و پست تر و بدتر از آن را ندیده است سرالاسرار و غایه الغایات و منتهی الارادات (آخرین خواسته ها) و درجه الواصلین الکاملین (درجه وصل شدگان کامل) و انتهای آرزوی عارفین قرار داده در حالی که این عقیده زنادقه ملحد و برهمایی ها و هندوها و فلاسفه یونان قدیم است... و هیچ تردیدی نیست که هر شری که وارد تصوف شده است زیر سایه این عقیده ملعون بوده و این عقیده را

امروزهیچ صوفی که بداند تصوف چیست نمی تواند انکار کند و حتی نمی تواند آن را ناپسند بداند و آخرین چیزی که می گوید اینست : علم اینها راهیچ کس جز اهل ذوق و عرفان نمی تواند بفهمد .

در حالی که این سخن به زبان عربی واضح شرح داده شده و صوفیه این عقیده را در کتابهای ضخیمی نوشته و با شعر و نثر و امثال و قصص آن را شرح داده اند و شاید بعضی از متصوفه درباره این عقیده این طور عذر بیاورند که اینها شطیحات است و در هنگام غلبه وجد گفته شده - و البته هیچ شکی نیست که شطح دیوانگی و کودنی است - و آنها می گویند که این احوالشان کاملترین احوال است چطور دیوانگی و کودنی را کامل می دانند و چطور شطیحاتی است که نوشته شده و درباره آن دهها جلد تدوین کرده اند و این طور از آن یاد می کنند که غایت تصوف و انتهای آرزوهاست . و شاید هم بگویند که این چیزها را به دروغ به آنها نسبت داده اند . . . . . و این هم از جمله دروغها و حقه هایشان است ، من همه صوفی ها را به مجادله می خوانم که عبارتی را عینا نشان دهند و بگویند که به دروغ به آنها نسبت داده شده یا عقیده خاصی را معین کرده و بگویند که آن به فلان نویسنده به دروغ نسبت داده شده و در کتابش وارد کرده اند . چطور می توانند در حالی که اینها کتابهای کامل و عقاید مصنف و آراسته و پیراسته و قصاید موزون و آرایش یافته ای اند هر صوفی را به مبارزه می طلبم که بگوید فلان قصیده یا فلان سخن به دروغ به آنها نسبت داده شده است چون اگر این چنین بگویند تمام تصوف دروغ و من درآوردی می شود و البته این حق است . این سرمداران تصوف مثل حلاج و بسطامی و جیلی و ابن سبعین و ابن عربی و نابلسی و تیجانی و غیره آنان همگی شان به دروغ به این امت نسبت داده شده اند و به خدا و رسولش دروغ بسته اند و در دین خدا اقوال باطل گفته اند . هر یک از آنها گمان می کند متصرف در هستی است و هر یک از آنها گمان می کند که الله قسمتی از این عالم هستی را به او واگذار کرده و هر یک از آنها گمان می کند ولی کامل است که صبح و شب برایش وحی می آید حتی عالم به

غیب و خواننده لوح محفوظ است و الله سلسله اولیاء را به او خاتمه داده است و کسی است که خداوند او را قبله جهانیان و معجزه و چراغی برای کل مخلوقات قرار داده است و او بعد از پیامبر بزرگ امت است و پیامبر در عقیده آنان مستولی و مستوی بر عرش الله است و غیر از ذات محمد کسی بر عرش نیست و محمد در عقیده آنان اولین ذات وجود است و همان کسی است که بر عرش الله قرار گرفته و او همان کسی است که بر همه انبیا وحی می کند و بر همه اولیاء الهام نازل می کند بلکه او همان کسی است که از خودش برای خودش وحی کرده پس او همان کسی است وحی را در آسمان به جبرئیل داده و خود در زمین از او گرفته .....

ای مسلمانان آیا عقیده ای را می شناسید که این همه وقاحت و پستی و رذالت و کفر و بی دینی ... را در خود جای داده باشد؟... اینست عقیده تصوف و این است دین و فرهنگ و البته ما این مطالب را الحمدلله در کتاب دیگرمان به اسم (الفکر الصوفی فی ضوءالکتاب السنه) به تفصیل شرح داده ایم و اقوال زیادی را از کتابهای این زنادقه برای هر یک از موارد مذکور نقل کرده ایم. کسانی که پیوسته خود را به دنیا این چنین عرضه می کنند که آنها اولیا الله و دوستانش هستند و کلیدهای غیب را در دست دارند و بهترین منهج تربیت را برای بیرون آوردن مسلمین از ظلمات الی النور دارند در حالی که این بود عقیده شان و این است منهجشان در افساد دین مسلمین و دور کردن مردم از رسالت رب العالمین .

#### ۴- دعوت به فسق و فجور و بی بندوباری :

کسی که گمان دارد تصوف در اول کارش بر اساس تقوی بنیان نهاده شده است اشتباه می کند . این ابن جوزی رحمه الله است که این حکایت را از آنان روایت می کند و می گوید : با اسنادی از ابی القاسم بن علی بن التنوخی از پدرش روایت است که گفت : جماعتی از اهل علم مرا خبر دادند که در شیراز مردی بود مشهور به ابن حفیف بغدادی

که شیخ صوفیه آنجا بود و صوفیان دور او جمع می شدند و او از خطرات و وساوس (از علوم تصوف) صحبت می کرد و در حلقه او هزاران نفر حاضر می شوند و او بسیار ماهرو باهوش و زرنگ بود در نتیجه مردم ساده لوح را به سوی این مذهب علاقه مند کرد تا اینکه : مردی از یارانش وفات کرد و زنی صوفی به جای گذاشت ، زنان صوفی که تعدادشان بسیار زیاد بود در خانه آن زن جمع شده و غیر اهل تصوف کسی آنجا نبود وقتی که دفن او به پایان رسید ابن حفیف و یاران نزدیکش که تعدادشان زیاد بود به خانه داخل شدند و ابن حفیف شروع کرد به طریقه صوفیانه و با عبارات تصوف به آن زن تسلیت گفت سپس به او گفت آیا اینجا غیر است ! زن گفت: نه غیری نیست . ابن حفیف گفت : پس الزام نفس به آفات غمها و تعذیبش به عذاب اندوها چه معنی دارد و چرا باید در نیامیزیم تا که انوار را برگیریم و ارواح را صفا بخشیم و جانشینان مشغول شوند و برکات تراوش کنند. زن ها گفتند: هر چه که تو بخواهی، راوی می گوید: در نتیجه جماعت مردان با جماعت زنان مخلوط شده اند و تا صبح مشغول بودند وقتی که سحر شد از خانه بیرون آمدند. محسن (راوی حکایت ) می گوید : منظورش از (آیا اینجا غیر است ) یعنی غیر صوفی و مخالف عقیده ما و گفته زن (غیری نیست) یعنی هیچ مخالفی اینجا نیست و منظورش از (چرا باید در نیامیزیم، منظور در آمیختن برای جماع است و منظور از (تا انوار را برگیریم ) در عقیده آنان در هر جسمی نوری الهی است ۱۳ و منظور از (جا نشینان ) یعنی اینکه هر زنی که مردش فوت کرده یا در محل نباشد برای شوهرش جانشینی باشد.

محسن می گوید : و این حکایت برای من باور نکردنی بود و اگر جماعتی که دروغ از آنان بعید بود این را برایم نمی گفتند باور نمی کردم که همچنین چیزی در دارالاسلام اتفاق

---

۱۳ منظور ابن حفیف این بوده که با جماع کردن این نور هارا به همدیگر انتقال می دهیم

افتد. محسن در ادامه می گوید به من خبر رسیده که امثال این این اتفاق زیاد شد تا اینکه خبر به عضدالدوله (حاکم وقت) رسید در نتیجه عده ای از آنان را دستگیر کرده و شلاق زده و گروههایشان را از هم پاشیده تا اینکه دست از این کارها کشیدند... (تلبیس ابلیس ص ۳۷۰-۳۷۱)

وبه این ترتیب انسان یقین پیدامی کند که این طائفه در همه دورانش مجموعه ای از زنادقه ملحد و بی دین بوده اند که لباس شریعت را به تن کرده و به ایمان و تقوی تظاهر می کنند و کفر و فسق و زندقه شان را از چشمها پنهان می دارند. وبه همین خاطر ابن عقیل چنانکه ابن جوزی از او نقل کرده با جزم و یقین گفته که اینان زندیق و ملحد و بی دینند آنجا که می گوید: شما را به خدا بر حذر باشید از گوش سپردن به این قوم منحرف پوشالی و تو خالی. اینان زندقه هایی هستند که از میان جبهه های عابدان، پوشیدن لباسهای پینه بسته و پشمی و از میان اعمال قمار بازان ملحد، خوردن و نوشیدن و رقص و ساز و آواز و اهمال احکام شرع را آموخته اند و زنادقه جرأت نمی کردند که شریعت را زیر پا بگذارند تا اینکه متصوفه آمدند و مانند افراد بی بند و بار عمل کردند. (تلبیس و ابلیس ص ۳۷۴)

و این عبارت بلیغ از ابن عقیل رحمه الله بعد از وصف احوال صوفیه در زمانش وارد شده آنجا که می گوید:

ابن عقیل افتضاحات صوفی را وصف می کند: من صوفی را از وجوه مختلفی مذمت می کنم از آن جمله: آنها از نماز جماعت مساجد باز مانده اند. این خانقاهها نه مسجد هستند و نه خانه و نه کاروانسرا و برای فرار از کار و زندگی و معاش به آنجا ها پناه می برند تا اوقات فراغت را به بطالت بگذارند و بدنشان را مانند حیوانات برای خوردن و نوشیدن و رقص و موسیقی پرورش می دهند و با پوشیدن لباس های براق و رنگ آمیزی شده با رنگهای مخصوص و جذاب مردم عوام را گول زده و زنان و مردها را به خود جذب کرده اند. و در هر خانه ای وارد می شوند افکار زنان را نسبت به شوهرانشان فاسد می کنند و

طعام و نفقات را از هر ظالم و فاجر و غاصب مالی مانند حسابداران و لشکریان و مالیات گیرندگان (که اکثر مالشان از حرام است) قبول می کنند و امردها (نوجوان بی ریش و خوش صورت) را در مجالس سماع همراه خود می کنند و آنها در میان خود زیر نور شمع ها گرد می آورند و به بهانه پوشاندن خرقه با زنان نامحرم خلوت می کنند و آنان را در میان مردان می برند و بیرون آوردن لباس را جایز بلکه واجب می دانند و این کار را جذب و وجد و دعوت را وقت و لباس در آوردن را حکم می نامند. و از خانه ای که به آن دعوت شده اند خارج نمی شوند مگر اینکه صاحبخانه رابه دعوتی دیگر ملزم می کنند و می گویند که این کار واجب است در حالی که اعتقاد به این، کفر و فعلش فسق است و معتقدند که ساز با نی تقرب و نزدیکی به خداست و از آنها شنیده ام که دعا هنگام آواز خوانی شتربان به آواز حداد (نوعی آواز) اجابت می شود چون اعتقاد دارند که این آواز تقرب به خداست و این هم کفر است چون هر کس مکروه و یا حرامی را قربت و نزدیکی به خدا بداند با این اعتقاد کافر می شود و علماء نیز این آواز خوانی را حرام یا حداقل مکروه می دانند. و خودشان را تسلیم شیوخ می کنند و می گویند که بر شیخ نباید هیچ اعتراضی شود و انتقاد از شیخ را ممنوع می کنند هر چند که اقوال متضمن کفر و گمراهی - که شطح می نامند - بگویند و یا افعالی که در شریعت فسق است انجام دهد. اگر امردی را ببوسد می گویند رحمت است و اگر با زنی نامحرمی خلوت کند می گویند دخترش است و خرقه پوشیده است و اگر لباسی را بدون رضایت صاحبش به کسی دیگر بدهد می گویند حکم خرقه است.

این عقیل می گوید: برای ما هیچ شیخی نیست که تسلیم او شویم و بر او اعتراض نکنیم چون هیچ شیخی وجود ندارد که مکلف نباشد (و معصوم باشد) و دیوانه و کودکان و حیوانات که مکلف نیستند در هنگام اشتباه با تنبیه بدنی جلوی آنها گرفته می شود و اگر قرار بود شیخی داشته باشیم که غیر قابل نقد و اعتراض باشد آن کس باید شیخ ابو بکر

صدیق رضی الله عنه بود و در حالی که ایشان گفته اند اگر از راه راست کج شدم راستم کنید و نگفته تسلیم شوید و حق اعتراض ندارید و از این بالاتر به پیامبر صلوات الله علیه نگاه کن که چطور به ایشان اعتراض می کردند. این عمر است که می

گوید: چرا قصر کنیم در حالی که در امنیت هستیم؟ و دیگری می گوید: ما از روزه وصال نهی می کنید و خود وصال می کنید؟ و دیگری می گوید: ما را به فسخ دستور داده ای ولی خود فسخ نکرده اید و بالاتر از این فرشتگان - به الله - می گویند: (أتجعل فیها) آیا در زمین کسی را به وجود می آوری ۱۴... و موسی می گوید: (اتهلکنا بما فعل السفهاء منها) آیا ما را به سبب کاری که بی خردان ما کرده اند مجازات می کنی ۱۵ و این سخن (سخن صوفیه که بر شیخ نباید اعتراض شود) را صوفیه خاطر راحتی قلوب بزرگان و ایجاد سلطه ای بی چون و چرا بر مریدان اختراع کرده اند همانطور که الله تعالی می فرماید (فاستخف قومه فاطاعوه) فرعون قوم خویش را فرومایه و ناآگاه بار آورد و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند ۱۶

و شاید این سخن بافته کسانی باشد که معتقدند هر گاه کسی معرفت حاصل کند (عارف واصل شد) هر چه کند به او ضرری نمی رساند و گناهی بر او نیست. و این نهایت زندقه است چون فقهاء اجماع دارند که هیچ حالتی نیست که عارف به آن برسد مگر اینکه تکلیف او سخت تر می شود مانند احوال انبیاء که در مورد صغائر سختگیری می شوند. شما را به خدا بر حذر باشید از گوش سپردن به این قوم منحرف پوشالی و تو خالی. اینان زندقه هایی هستند که از میان جبهه های عابدان، پوشیدن لباسهای پینه بسته و پشمی و از

۱۴ بقره/۳۰

۱۵ الأعراف/۱۵۵

۱۶ زخرف/۵۴

میان اعمال قمار بازان ملحد، خوردن و نوشیدن و رقص و ساز و آواز و اهمال احکام شرع را آموخته اند و زندقه جرأت نمی کردند که شریعت را زیر پا بگذارند تا اینکه متصوفه آمدند و مانند افراد بی بند و بار عمل کردند. (تلبیس و ابلیس ص ۳۷۴)

### صوفیه و حلال دانستن حشیش :

سپس ابن عقیل ادامه داده و زندقه و کفر آنها را تو صیف می کند و اینکه چگونه بین شریعت و حقیقت (و طریقت) فرق می گذارند و حشیش مخدر را حلال می دانند بلکه صوفیه اولین کسانی بودند که آن را کشف و بین مسلمین رواج دادند و موسیقی و اختلاط (زن و مرد) را حلال میدانند و تظاهر به کفر و زندقه را جایز می کنند به این بهانه که اینها احوال و شطیحات است و نباید بر آنها در این کارها اعتراض شود چون آنها جذب شده اند و در مقام حضرت رب هستند.

ابن عقیل می گوید: اینان اولین کسانی بودند که اسماء (در دین) اختراع کردند و گفتند حقیقتی وجود دارد و شریعتی. و این اشتباه است چون شریعت همان چیزی است که حق برای مصالح خلق وضع کرده است. و هیچ حقیقتی سوا این وجود ندارد مگر آن چیزهایی که شیاطین در نفوس القاء می کنند و هر کس در غیر شریعت دنبال حقیقت باشد فریب خورده و گمراه است. و اگر از کسی بشنوند که حدیثی را روایت میکند می گویند، بیچاره ها احادیث شان را از مرده می گیرند و ما علممان را از زنده ای گرفته ایم که هرگز نمی میرد، پس هر کس بگوید پدرم از جدم مرا خبر داد می گویم: قلبم از خدایم خبر داد. در نتیجه با این خرافات هم خود و هم دیگر مردم نادان را هلاک کردند و نیز نفرتهای از فقهاء بزرگترین زندقه است چون فقهاء آنها را با فتوایشان از گمراهی و فسق بر حذر می دارند و بغضشان با اهل حدیث نیز همین طور است و اینان به جای از بین بردن عقل با خمر از چیزهایی به اسم حشیش و معجون و موسیقی که آن را سماع و



وجد و جذب می نامند استفاده می کنند. خداوند شر این طایفه را که کارشان جز خو شگذارانی و زندگی بی دردسر و آرام و گول زدن مردم با سخنان شیرین و دل چسب است از سر شریعت کم کند، سخنانی دل فریبی که پشتش چیزی نیست جز زیر پا گذاشتن تکالیف و دور انداختن شریعت و به همین خاطر مردم حقیقت اینها را درک نکرده اند و علاقه آنان به موسیقی و شعر خوانی واضح ترین دلیل بر دنیا خواهی و ماده پرستی آنان است .

سپس ابن عقیل ادامه داده می گوید : اگر کسی بگوید اینان اهل نظافت و خوش اخلاق و با ادب هستند می گویم اگر روشی برای جذب کردن قلوب امثالشان نداشته باشد که دیگر خو شگذارانشان ادامه نمی یابد و اگر به نظافت شرکت کنندگان در جشنها و عروسی ها و سو لسو لهای بغداد و خوش اخلاقی ترانه خوانها فکر کنی ، آن وقت می فهمی که روش اینان روش فریب و خود شیرینی است و آیا مردم جز به روش خاص یا با زبانی خوش فریب می خورند ؟

اگر برای اینان مهارتی در علم نداشتند و یا روش خاصی نداشته باشند چطور می تواند قلبهای صاحبان مال را به خود جذب کنند. و این را بدان که تحمل تکالیف سخت است و برای اهل بطالت آسانتر از ترک جماعت چیزی نیست و هیچ چیزی برای آنان سختتر از امر ونهی شریعت نیست و هیچ چیزی برای شریعت مضرتر از متکلمین و متصوفین نیست آنان (متکلمین-به اصطلاح فیلسوفان اسلامی- ) عقاید مردم را با ایجاد توهمات و شبهات عقلی فاسد می کنند و اینان (صوفیه ) اعمال را فاسد کرده و قوانین شریعت را به نابودی می کشند و بطالت و گوش کردن به آوازهها را دوست دارند و سلف (گذشتگان نیک ) اینطور نبودند بلکه در باب عقاید بندگان تسلیم و در باب دیگر اهل تلاش و کوشش بودند. و نصیحتم به برادرانم این است که افکارشان را با سخنان متکلمین مشوش نکنند و به خرافات متصوفین گوش فرا ندهند بلکه مشغول شدن به معاش از بیکاری صوفیه بهتر است و وقوف بر ظواهر نصوص بهتر از تعمق منحرفین است و من هر دو

طریقه را آزمایش کرده ام نهایت آنان شک و نهایت اینان شطح است (تبلیس و ابلیس ص ۳۷۴-۳۷۵)

و این وضعیت زشت و اسف باری که ابن عقیل رحمه الله حکایت می کند و ابن جوزی رحمه الله از او نقل کرده همچنان ادامه یافت و قرونی که بعد از آن می آمد قر نهای تاریکی و نادانی بود چرا که متصوفه در سر زمین اسلامی فساد کاری کرده و آن را با فسق و فجور به اسم دین و اسلام پر کردند و به این فقط اکتفاء نکردند بلکه اخلاق و آداب را هم به تباهی کشانده اند و این عبدالوهاب شعرانی است که در کتابش به اسم الطبقات الکبری همه فسق و فجور صوفیه و خرافات و زندقه هایش را جمع کرده است. او تمام دیوانه ها و جن زدها و لواطت کارها و منحرفین جنسی و کسانی که آشکارا و عیاناً در خیابانها و کوچه ها با حیوانات جماع می کنند همه اینها را اولیاء قرار داده و آنها در سلک عارفین و صاحبان کرامت و اهل فضل و مقام داخل کرده است. و حیا هم نکرده که این سلسله را با ابو بکر صدیق رضی الله عنه شروع کرده و سپس کسی را در سلک اینان قرار داده که آشکارا روزانه جلوی مردم با الاغ جماع می کرده و نیز کسی که در طول عمرش غسل نمی کرده و نیز کسی که در طول عمرش لخت و عریان از لباس زندگی می کرده و در نماز جمعه در حالت لختی کامل خطبه می خوانده و کسی که..... هر دیوانه و دروغگو و کذاب که بشریت پست تر و بدرفتار تر و بد اخلاق تر و کثیف تر از آنها را ندیده همه اینان را در یک ردیف با شریفترین و گرامی ترین افراد مانند خلفاء را شدین و صحابه کرام و اهل بیت پیامبر قرار داده است. به این ترتیب پاکی را با نجاست، شرک را با توحید، هدایت را با گمراهی و ایمان را با زندقه مخلوط کرده تا دین مردم را بر آنان مشتبه کرده و عقیده شان را به گند بکشاند. و الان قسمتی از چیزهایی که این کذاب درباره کسانی که آنها را اولیاء عارفین نامیده، نوشته است را بخوان

:

درباره زندگی نامه کسی که او را سرور خود سید علی وحیش نامیده می گوید: و هر وقت بزرگ منطقه ای یا غیر او را می دید او را از روی خرش پایین آورده و می گفت: سر خر را بگیر تا با آن لواطت بکنم. اگر بزرگ شهر خودداری می کرد کرامتی میکرد که شیخ در زمین فرو می رفت و یک قدم نمی توانست بردارد، بزرگ شهر خجالت زده می شد و مردم از رویش عبور می کردند (الطبقات الکبری ص ج ۲ ص ۱۳۵)

بین چگونه سرورش علی وحیش این کار را جلوی مردم می کرده است. آیا بعد از این هیچ عاقلی تصور می کند که این تصوف نجس جزو دین مسلمین است و رسول رب العالمین محمد صلی الله علیه و سلم هادی امین به آن مبعوث گشته است. و آیا کسی امثال علی وحیش را در ردیف اصحاب پیامبر قرار می دهد و همگی اینان را دارای یک راه واحد محسوب می کند جز زندیقی که می خواهد دین اسلام را نابود کرده و عقاید مسلمین را تخریب کند. و برای اینکه عقل ها از خوابشان بیدار نشوند و مستی از سرها بیرون نرود شعرانی دروغی سر هم کرده که اولیاء دارای شریعت مخصوص هستند که طبق آن خدا را عبادت کرده و تقرب می جویند هر چند لواطت با خر جزو این شریعت باشد و هر گاه که انسان تلاش می کند که بیدار شود و فکر کند تا بین هدایت و گمراهی و پاکی و نجاست فرق بگذارد اینان با دروغ و تزویر و فریبی تازه جلوی او را می گیرند و این شعرانی است که به یاد می آورد که شخصی، با فسق و فجوری که در مراسم سالگرد تولد سید بدوی (از شیوخ صوفیه) انجام می گیرد، مخالفت کرد. مراسمی که صدها هزار نفر در شهر طنطا جمع می شوند و در آنجا اختلاط زننده ای بین مردان و زنان ایجاد می شود و حتی در خیابان ها و مساجد زنا می شود و بازار فاحشه گری گرم می شود و مردان و زنان صوفی رقص هایی دسته جمعی در وسط مساجد انجام می دهند و جایست که همه حرام ها را حلال می کنند. شعرانی در کتاب طبقاتش روایت می کند که: مردی با این کار مخالفت نشان داد در نتیجه خداوند ایمان را از او سلب کرد. (نگاه کن)، سپس می گوید: یک مو هم برایش باقی نمانده بود که اثر دین اسلام در آن باشد

پس از سرورم احمد (بدوی) رضی الله عنه مددخواست . فرمودند : به شرطی که دوباره تکرار نکنی گفت :بله . پس اسلام را به او باز گرداند. سپس به او فرمودند:در چه چیز با ما مخالفت می کردی گفت اختلاط زن و مرد. سرورم سید احمد رضی الله عنه به او فرمودند :در هنگام طواف هم اینطوری می شود و ممنوع نشده است. سپس فرمودند :قسم به عزت پروردگارم که هیچ فردی در جشن میلادم گناه نکرده مگر اینکه توبه می کند و بعد از تو به اش بسیار خوب می شود و من وقتی حیوانات وحشی و ماهیان دریا را مواظبت می کنم و بعضی از آنها را حامی بعضی دیگر کرده ام آیا خدا مرا از حمایت کسانی که در جشن میلادم حضور یافته اند عاجز می کند (الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۶۲)

و عجیب نیست که شعرانی این همه زندقه و کفر و جهالت و ضلالت را در کتابش روایت کرده ،اوحتی در مورد خود هم دروغ بسته است.او می گوید سید بدوی - که ۴ قرن قبل از او مرده- دستش را از قبر برای سلام دادن به او بیرون می آورد و گوشه ای از گوشه های مسجد را برایش آماده کرده بود که با زنش هم بستر شود و اینکه وقتی از جشن میلاد سید بدوی تاخیر می کرده این بدوی از قبرش بیرون می آمده و پرده روی قبر را بر می داشته و می گفته: عبدالوهاب دیر کرده، نیامد!! واین عین عبارت او در این باره است، می گوید :علت اینکه من همه ساله در جشن میلاد احمد بدوی شرکت می کردم این بود که شیخ عارف بالله تعالی محمد شاوی رضی الله عنه که یکی از بزرگان خانه ایشان رحمه الله بود از من در گنبد، جلوی سرورم احمد رضی الله عنه عهد گرفت و مرا با دست خویش به او تحویل داد ایشان دست مبارکشان را از ضریح بیرون آوردند و دست مرا گرفتند. گفت: ای سرورم به او توجه کنید و او را تحت نظرتان داشته باشید در ان هنگام از سرورم احمد شنیدم که در قبر گفت :بله، سپس عبدالوهاب شعرانی ادامه داده و می گوید وقتی با همسر ام عبدالرحمن که بکر بود ازدواج کردم ۵ ماه به او نزدیک نشدم ایشان (بدوی) نزد من آمد و مرا که همسرم نیز با من بود بر گرفتند و بالای

قسمت چپ داخل گنبد رختخوابی پهن کردند و حلوایی برایم پختند و زندگان و مردگان را دعوت کردند و فرمودند: اینجا بکارتش را بردار. در نتیجه همان شب کار انجام شد. سپس می گوید: در شب میلاد ایشان در سال ۹۴۸ (ه-ق) شرکت نکردم و در آنجا بعضی از اولیاءبودند که به من خبر دادند سرورم احمد رضی الله عنه در آن روز پرده ضریح را بر می داشت و می گفت: عبدالوهاب دیر کرد، نیامد. (الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۶۲ و ۱۶۳)

این نمونه هایی زشتی است که از فرزندان مسلمان خواسته می شود که آنان را الگوی خود کنند و اینست چهره حقیقی تصوف و این چهره هایی از بزرگان و سرمداران آنان است و اگر می خواستیم یکی یکی آنان را بشماریم از هدفمان در این کتاب کوچک خارج می شدیم و بحمد الله به توفیق او ما در کتابمان به اسم (الفکر الصوفی فی و ضوء الکتاب و السنه) این مطالب را بسط داده ایم هر کسی علاقه دارد می تواند به آن مراجعه کند و از خداوند طلب توفیق می کنم و بر او تکیه کرده و از او مدد می جویم که جامعه مسلمان را از این سرطان خبیث که عقیده و اعمال و جامعه مسلمانان را فاسد کرده پاک کند و سلام و درود و صلوات بر پیامبر کامل پاک داعی به سوی راه خدای عزیز و حمید.

## بخش دوم

### چطور با یک صوفی مجادله کنیم:

بعد از اینکه در بخش قبلی خطرات فکر تصوف را بیان کردیم بر هر کسی که این موضوع را دانست لازم است که برای کندن این درخت خبیث از مجتمع اسلامی تلاش کند و این هدف به دست نمی آید جز با دعوت حقیقی به سوی الله عز و جل و رسوا کردن این تصوف منفور که خود را در لباس هدایت و پاکی پوشانده و کفر و زندقه خود را پنهان

کرده است. برای همین بر هر کسی که حقیقت را شناخت واجب است که برای نشر و تبلیغ حق بکوشد و بر هر کس که این شر را شناخت واجب است برای برکندن درختش بکوشد.

از آنجاییکه بسیاری از جوانان حقیقت تصوف را نمی دانند و احاطه علمی کافی به کفریات و اکاذیب و چرندیات و خز عباراتش ندارند هنگام مناقشه با صوفی ها نمی توانند به خوبی جواب آنها را بدهند و یا آنها را به حق قانع کرده و یا بر آنان اقامه حجت کنند. چون صوفی وقتی کسی را می بیند که به کتاب سنت و دلیل اهمیت می دهد فوراً به او می گوید: جنید (که از اهل بزرگان و نظریه پردازان تصوف است) گفته است: طریقت ما مقید به کتاب و سنت است و هر کس کتاب و سنت را نفهمد طریقت اینان را نمی فهمد و فلان چنین گفته و فلانی نیز گفته: نکاتی از نکات قوم در قلبم می افتد ولی آن را منتشر نمی کنم تا اینکه دو شاهد از کتاب و سنت برایش بیابم. با شنیدن این سخنان جوانی که حيله های تصوف را نمی شناسد گمان می کند اینان استادان ورع و تقوا هستند طوری که هیچ سخنی نمی گویند مگر اینکه موافق قرآن و سنت باشد و در تمام سخنان و کردارشان تابع آن دو هستند. در نتیجه حیران می شود و نمی تواند جوابی پیدا کند و شاید بگوید پس چرا صوفی ها در مولودیها و مراسمشان می رقصند و چرا این به اصطلاح جذب شده ها که همیشه مشاهده می کنیم فلان و فلان حرکت می کنند و فریادها سر می دهد؟ در مقابل صوفی می گوید: نه، اینها عوامند و چیزی نمی دانند و از صوفی حقیقی نیستند تصوف غیر این است... و این بالطبع دروغ است ولی این جواب برای جوان سنگین می آید و ساکت می شود و در نتیجه همچنان تصوف کارش را ادامه می دهد و سرطانش را گسترش می دهد و کسی متوجه نمی شود و از آنجایی که بسیاری از جوانان وقت کافی برای مطالعه کتب تصوف و شناخت محتویات آنها را پیدا نمی کنند و گاهی نیز اگر کسی آنها را مطالعه کند حق و باطلش بر او پنهان می ماند و این به خاطر تلبیس و خلط مطالب آن است طوری که قول صحیحی را کنار قول غلطی

و قول متضمن کفر را با عبارتی غامض و مبهم می بیند و سخن زیبایی را که حکمتی از او می درخشد می خواند و گول می خورد و نمی داند که به کجاکشاند می شود. به خاطر این خلاصه ای کوتاه را برای شناساندن قضایای کلی اساسی تصوف و چگونگی مجادله با بزرگان تصوف می نویسم و اگر چه کسی که با آن مجادله یا مناقشه می کند جوان کم سوادی باشد با یاد گرفتن این مطالب می تواند بر او اقامه حجت کرده و ساکتش کند و گاهی نیز او را به راه راست ارشاد کند و این قواعد چنین است :

### تصوف دریایی از کثافت است :

اولا بدان که تصوف دریایی از کثافت است. متصوفه تمام انواع کفر و زندقه که در فلسفه های هند و ایران و یونان است و تمام حیل های قرامطه و فرقه های باطنیه و تمام خرافات خرافاتی ها و تمام حقه های حقه بازها و تمام وحی شیاطین را جمع کرده اند و همگی اینها را در چهار چوب تصوف و علوم و مبادی و کشف و شهودهایش قرار داده اند. عقل تو هیچ عقیده کفری را در تاریخ تصور نمی کند مگر اینکه آن را در تصوف پیدا می کنی از نسبت دادن الوهیت به مخلوقات گرفته تا کل موجودات را عینا خود الله قرار دادن (تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا) و برای اینکه چهره تصوف در ذهن واضح شود ای برادر مسلمانم خلاصه بسیاری کوتاهی از اعتقادات و فرقه های بین دین تصوف و دین اسلام را جلویت می گذاریم.

### اولا: فرق اساسی بین اسلام و تصوف :

منهج اسلام و راه روشش از منهج تصوف در مسئله بسیار اساسی جدا می شود و این مسئله، مسئله چگونگی دریافت است. یعنی منابع شناخت در عقاید و تشریح. در حالی که در اسلام مصدر دریافت و تلقی فقط در وحی پیامبران که برای ما فقط قرآن و سنت

است محصور می باشد دین تصوف مصدرش را وحی و الهام دروغین اولیاء و کشف شهود و مکاشفه دروغینشان و خوابها و دیدار با مردگان گذشته و دیدار با خضر علیه السلام و حتی نگاه کردن در لوح محفوظ و دریافت از جن که آنها را روحانیات می نامند قرار می دهد . و اما مصدر تلقی در تشریح قوانین و احکام و مقررات نزد اهل اسلام کتاب و سنت و اجماع و قیاس است ولی نزد متصوفه تشریحات آنها بر اساس خوابها و خضر و جن و اموات و شیوخ است همه اینها مشرع هستند و به خاطر همین طریقتهای تصوف و تشریعتشان متعدد است بلکه آنها می گویند : راهها به سوی خدا به عدد نفوس خلایق است. در نتیجه برای هر شیخی طریقه ای و منهجی برای تربیت و ذکر مخصوص و شعایر خاص و عبادات مخصوص است. به خاطر همین تصوف هزاران دین و عقیده و شریعت بلکه صدها هزار و بلکه بی شمار است و همه این طرق زیر مسمای تصوف است . و اینست فرق اساسی بین اسلام و تصوف. اسلام دارای عقاید مرز بندی شده و عبادات مرز بندی شده و شرایع مرز بندی شده با حدود معین و مشخص است و تصوف دینی است که حدود و مرزی ندارد و تعریف خاص و معین در عقاید و تشریح ندارد و این بزرگترین فرق بین اسلام و تصوف است .

## دوم : خطوط اصلی عقیده تصوف :

### ۱- درباره الله :

متصوفه درباره الله عقاید گوناگونی دارند و از آن جمله حلول که مذهب حلاج بود و از آن جمله وحدت الوجود یعنی هیچ فرقی و جدایی بین خالق و مخلوق نیست و این آخرین عقیده ایست که از قرن سوم تا امروز اشاره یافته است و تمام بزرگان تصوف این عقیده



را داشته اند و سردمداران این عقیده عبارت اند از: ابن عربی و ابن سبعین و تلمسانی و عبدالکریم جیلی و عبدالغنی نابلسی و عموم بزرگان طریقه های جدید صوفیه .

## ۲- درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم :

صوفیه درباره پیامبر هم عقاید گوناگونی دارند بعضی از آنها گمان می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم به مرتبه آنان نرسیده و به علوم بزرگان تصوف جاهل است، همانطور که بسطامی می گوید: ما در دریایی فرو رفته ایم که پیامبران در سا حلش ایستاده اند . و بعضی از آنها معتقدند که پیامبر گنبد جهان است و او همان الله است که بر عرش قرار گرفته و آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و همه کائنات از نورش خلق شده اند و او اولین موجود است و او بر عرش الله قرار گرفته و این عقیده ابن عربی می باشد و کسانی که بعد از او آمده اند.

## ۳- درباره اولیاء:

درباره اولیاء نیز عقاید گوناگونی دارند بعضی از آنها ولی را بر نبی برتری می دهند و عموم آنها ولی را در همه صفات با الله مساوی قرار می دهند. یعنی ولی خلق می کند و رزق و روزی می دهد و زنده می کند و می میراند و متصرف در هستی است و آنها تقسیماتی برای ولایت دارند: غوث که در هر چیز در عالم هستی حکم میکند و متصرف مختار است و اقطاب، چهار نفری که چهار پایه جهان هستی را به دستور غوث نگه داشته اند. و هفت نفر نیز به نام ابدال که هر یک از آنها در یکی از قاره های هفت گانه به دستور غوث تحکم و تصرف می کنند و اختیارش در دست اوست و نجباء که آنها در شهرها تحکم و تصرف دارند، هر نجیب در شهری!! و این شبکه اولیاء جهانی در هستی تحکم

و تصرف می کنند و برای اینها اداره ای است در غار حراء که هر شب آنجا جمع شده و در تقدیر نگاه می کنند. و خلاصه عالم اولیاء عالم خرافی کاملی است. و این بالطبع خلاف ولایت در اسلام است که براساس دین و تقوا و اعمال صالح و عبودیت کامل برای الله است و ولی برای خودش هم اختیار چیزی را ندارد چه برسد به اختیار و تصرف در دیگران. خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید: (قل إني لا أملك لكم ضرا ولا رشدا) ۱۷: بگو من نمی توانم هیچ گونه زیانی و سودی به شما برسانم.

#### ۴- درباره بهشت و جهنم:

و اما بهشت، جمیع صوفیه معتقدند که طلب آن نقص بزرگی است و برای ولی جایز نیست که برایش تلاش کند و آن را طلب کند و هر کس آن را بطلبد ناقص است. و طلب و رغبت آنها فقط در فناء فی الله ی است که خیالش رادر سر می پروراند و مطلع شدن از غیب و تصرف در هستی، این بهشت صوفی ها است. و اما جهنم: باز جمیع صوفیه معتقدند که فرار از آن شایسته صوفی کامل نیست چون ترسیدن از آن صفت بندگان است نه صفت آزادگان. و بعضی از آنان به خود نازیده که اگر بر جهنم تف کند، خاموش می شود همچنانکه بایزید بسطامی این سخن را گفته و هر کس از آنان که معتقد به وحدت وجود باشد معتقد است که جهنم برای کسی که داخلش شود لذت و نعمتی است که از نعمت بهشت کمتر نیست بلکه بیشتر است و این مذهب و عقیده ابن عربی است.

## ۵- درباره ابلیس و فرعون:

واما ابلیس: عموم صوفیه معتقدند که او کامل ترین بندگان و بافضیت ترین مخلوقات از نظر توحید است چون او جز برای الله برای کسی دیگر سجده نکرد و خدا گناهانش را بخشیده و به بهشت داخل کرده است. و نیز فرعون در عقیده آنان بهترین موحدین است چون او گفته (أنا ربکم الاعلی) من والاترین معبود شما هستم) ۱۸ و به حقیقت اینکه هر موجودی خود الله است پی برده است و او در عقیده آنان ایمان آورده و به بهشت وارد شده است.

## شریعت صوفیه:

۶- عبادات: صوفیه معتقدند که نماز و روزه و حج و زکات عبادات عوام است ولی آنها که خود را خاص یا خاص خواص می نامند عبادات مخصوصی دارند. و هر گروهی از آنان مقررات و شریعت های مخصوص خود وضع کرده اند مانند ذکر مخصوص با شکل و هیئت های مخصوص، خلوت مخصوص و غذاهای مخصوص و لباسها و مراسمات مخصوص. و عبادات که در اسلام به منظور تزکیه نفس و پاک کردن اجتماع انجام می گیرد در تصوف هدف از عبادت حصول ارتباط قلب با الله برای دریافت مستقیم از او و فناء در او و استمداد غیبی از پیامبر و تخلق به اخلاق الله است بطوری که صوفی بگوید باش پس بشود (کن فیکون) و براسرار خلقت مطلع شود و در تمام ملکوت نگاه کند و در تصوف اهمیتی ندارد که شریعت صوفیه با ظاهر شریعت محمدیه اسلامی مخالف باشد. حشیش

و شراب و اختلاط مردان و زنان در مولودی و حلقه های ذکر هیچ اشکالی ندارد چون برای ولی شریعتی است که مستقیم از خدا دریافت کرده پس مهم نیست که با شریعتی که محمد صلی الله علیه و سلم آورده موافق باشد چون هر کس شریعتی دارد و شریعت محمد صلی الله علیه و سلم برای عوام و شریعت شیخ برای خواص است .

**۷- حلال و حرام:** و در حلال و حرام نیز وضع همینطور است اهل وحدت الوجود در صوفیه هیچ چیزی نزدشان حرام نیست چون همگی درحقیقت یک چیز است و بخاطر همین در میان آنها زنداقه و لواطت کارها و کسانی که آشکارا در روز روشن با خر لواطت می کردند وجود داشته است و بعضی از آنان معتقدبودند که الله تکالیف را از او ساقط کرده و هر چیزی که برای دیگران حرام کرده برای او حلال کرده است .

**۸- حکومت و سلطان و سیاست:** در مورد حکومت و سلطنت و سیاست منهج صوفی عبارتند از: عدم جواز مقاومت با شر و مبارزه با سلاطین چون در گمان آنان، خداوند بندگانش را طبق اراده خود سرو سامان داده است (ومخالفت با اراده خدا جایز نیست).

**۹- تربیت:** و شاید خطرناکترین چیزی که در شریعت تصوف باشد روش تربیتشان است طوری که بر عقول مردم مسلط شده و آن را ملغا می کنند و این کار با واردکردن آنها به راهی تدریجی صورت می گیرد که ابتدا با تانیس (ملاطفت و آرامش دادن و انس گرفتن و رام کردن) شروع می شود سپس با تهویل و ترساندن و بزرگ نشانیدن کار تصوف و بزرگان آن سپس با تلیس و متشبه کردن حقایق بر شخص سپس با خوراندن تدریجی علوم تصوف یکی پس از دیگری سپس مرتبط کردن او با طریقت و بعد از آن بستن تمام راههای خروجی .

**سوم:** نقطه شروع در مجادله با صوفی: بسیاری از برادران مسلمان غیور بر دین و مخالف تصوف و چریانندش در جدال با صوفی شروع اشتباهی دارند که بحث در امور حاشیه ای و فرعی است مانند بدعتشان در اذکار و اسم گذاریشان به صوفیه و برگذاری مولودی ها و مراسمات و حمل تسبیح و یا پوشیدن لباسهای کهنه و پینه بسته و... مظاهر شاذی که با آن آشکار میشوند.

شروع به مناقشه حول این امور کاملاً اشتباه است و به رغم اینکه تمامی این امور بدعت های مخالف شریعت و دروغ های بسته شده به دین است ولی بحث درباره این اینها، امور مهمتر و بزرگتر را پنهان می کند. منظورم اینست که آغاز مناقشه با این فرعیات و ترک اصولیات جایز نیست درست است که اینها جرائم و مخالفات در دین است ولی اینها به نسبت افتراءات و کفریات شنیع و اهداف پستی که فکر تصوف در آن گام بر می دارد بسیار کوچک است. به خاطر همین بر کسی که با صوفی مجادله می کند واجب است از اصول و موارد عمده شروع کند نه از فرعیات و از ظواهر. و شاید با خواندن اصل خلاف جوهری بین اسلام و تصوف دانسته باشی که کدام مورد برای شروع شایسته است: منهیج دریافت و فهم دین. یعنی جواب به این سؤال که چگونه دین را می فهمیم و عقیده و عبادات را از کدام منبع ثابت می کنیم و مصادر دریافت و منابع معرفت کدامند؟ اسلام مصدر فهم و دریافت را در قرآن و سنت محصور می کند و اجازه قبول عقیده ای را نمی دهد جز به نص قرآن و سخن پیامبر و اجازه قبول شریعتی را نمی دهد جز با قرآن و سنت و اجتهاد موافق با آن دو و اجتهاد گاهی درست و گاهی خطا می شود و هیچ معصومی نیست جز کتاب خدا و سنت پیامبرش.

ولی در تصوف به عقیده شیوخ آن، دین را بی واسطه از خود خدا دریافت میکنند و نیز از پیامبری که گمان می کنند دائماً در مجالسشان حاضر می شود و نیز از فرشتگان و نیز از جن ها که اسم آن را روحانیون گذاشته اند و با کشف و شهود و مکاشفه ای که گمان می کنند عالم غیب برای قلب ولی منکشف می شود و هر آنچه در آسمانها و زمین است

و گذشته و آینده را می بیند و می داند. در عقیده آنان ولی چنان است که ذره ای در آسمانها و زمین از او پنهان نمی ماند. و به خاطر همین اولین سؤالی که باید از صوفی پرسید اینست که: دین را چگونه می فهمید؟ و عقیده تان را از کجا دریافت می دارید؟ اگر صوفی به تو گفت: از کتاب خدا و سنت رسولش به او بگو: کتاب و سنت گواهی می دهند که ابلیس کافر و به همراه پیروانش در آتش جهنم می رود همان طور که خداوند می فرماید (وقال الشیطان لما قضی الامر إن الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فأخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان إلا دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولومو أنفسکم ما أنا بمصرخکم و ما أنتم بمصرخی إنی کفرت بما أشركتمونی من قبل إن الظالمین لهم عذاب ألیم) ۱۹ و منظور از شیطان در اینجا به اجماع مفسرین سلف، همان ابلیس است و معنی (ما أنتم بمصرخی) یعنی شما نمیتوانید مرا نجات دهید و معنی اش اینست که آنها همراه او در آتش هستند. آیا شما صوفیه به این معتقد هستید؟ اگر صوفی به تو گفت که بله ما معتقدیم که ابلیس و پیروانش در جهنم هستند، به تو دروغ گفته است و اگر گفت که ما معتقد نیستیم که او در جهنم است و معتقدیم که توبه کرده و موحد مؤمن است همانطور که استادشان حلاج گفته است به او بگو که کافر شدید چون با کتاب الله و احادیث پیامبر و اجماع امت که ابلیس کافر و جهنمی است، مخالفت کردید و به او بگو: بزرگترین شیخ شما (الشیخ الاکبر) ابن عربی حکم کرده که ابلیس بهشتی است و فرعون بهشتی است (همانطور که در کتاب فصوص آمده است) و استاد اعظم شما حلاج گفته که ابلیس اسوه او و فرعون شیخش

---

۱۹ و اهریمن هنگامی که کار به پایان رسید می گوید: خداوند به شما وعده راستینی داد و من به شما وعده دادم و با شما خلاف وعده کردم و من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه شما را دعوت نمودم و شما هم دعوت مرا پذیرفتید. پس مرا سرزنش مکنید بلکه خویشتن را سرزنش بکنید. نه من به فریاد شما می رسم و نه شما به فریاد من می رسید من از اینکه مرا قبلاً برای خدا - شریک کرده اید، تبری می جویم. بی گمان کافران عذاب دردناکی دارند... رعد/۲۲

است (همانطور که در کتاب طواسین ص ۵۲ آمده) نظرتو در این باره چیست؟ اگر این را انکار کرد پس لجباز و معاند است والا نادان است و چیزی از تصوف نمی داند. و اگر به این موضوع اعتراف کرد و حلاج و ابن عربی را پیروی کرد کافر شده همانطور که آنان کافر شده اند و از دوستان ابلیس و فرعون است و همراهی اش با آنان در جهنم برایش کافی است. و اگر خواست که تو را به اشتباه بیندازد و گفت: این سخنانشان شطحیات است و در حالت غلبه حال و مستی (وجد و جذب) گفته اند، به او بگو: دروغ گفتی. این سخنان کتابهایی تألیف شده است و ابن عربی کتاب فصوصش را با این سخن آغاز کرده که (من پیامبر خدا را در خواب در منطقه محروسه دمشق دیدم و این کتاب را به من داد و گفت این کتاب را برای مردم آشکار کن) و این همان کتابی است که در آن گفته ابلیس و فرعون از عارفان نجات یافته اند و فرعون از موسی به خدا دانایتر بود و هر کس هر چیزی را عبادت کند در حقیقت خدا را عبادت کرده است و حلاج نیز همینطور تمام کفریاتش را در کتابی نوشته و این حرفها شطحیات یا غلبه حال به قول صوفی ها نبوده است. اگر صوفی به تو گفت اینان با زبانی سخن گفته اند که مانمی فهمیم به او بگو: اینان سخنانشان را به زبان عربی نوشته و شاگردانش آن را شرح داده و تایید شان کرده اند. اگر گفت: این زبانی خاص اهل تصوف است که غیر آنها آن زبان را نمی فهمند، به او بگو: زبان آنها همان زبان عربی است و آنها این زبان را در میان مردم انتشار داده اند و مخصوص خود قرار نداده اند و علماء مسلمین به سبب سخنانش حکم کفر حلاج و به دار کشیدن او را روی پل بغداد در سال ۳۰۹ (ه.ق) دادند.

و همچنین علمای مسلمان حکم کفر و زندقه ابن عربی را داده اند.

اگر صوفی به تو گفت: من به حکم علماء شریعت اعتراف نمی کنم چون آنها علمای ظاهر هستند و حقیقت را نمی شناسند. به او بگو: این ظاهری که می گویی همان کتاب و سنت است و هر حقیقتی که با این ظاهر مخالف باشد باطل است و اصلاً این حقیقت صوفیانه که ادعایش را می کنی چیست؟

اگر به تو گفت: اینها اسراری هستند که آن را منتشر نمی کنیم و گسترش نمی دهیم. بگو: بلکه انتشارش داده اید و افشایش کرده اید و آن حقیقت هم اینست که در عقیده شما هر موجودی خداست و بهشت و جهنم یک چیز واحد است و ابلیس و محمد یک چیزند و خدا همان مخلوق و مخلوق همان خداست و امام و شیخ اکبر شما گفته است که:

العبد رب ورب عبد یا لیت شعری من المكلف؟

ان قلت عبد فذاک رب وان قلت رب ان یکلف؟

بنده خداست و خدا بنده ای کاش می دانستم مکلف کیست؟

اگر بگویم بنده، او که خداست و اگر بگویم خدا، او که مکلف نیست؟

اگر به این چیز اقرار کرد و از زنادقه پیروی کرد او هم مثل آنها کافر است و اگر گفت: من نمی دانم این سخن چیست و معنی اش را نمی دانم ولی من ایمان و پاکی و ولایت گوینده گانش را قبول دارم، به او بگو: این سخن آنها به زبانی روشن و واضح گفته شده که ابهام و پیچیدگی در آن نیست و از عقیده معروف وحدت الوجود خبر می دهد که عقیده هندوها و زنادقه است که به اسلام منتقل کرده و لباس آیات قرآنی و احادیث نبوی به آن پوشانده اید.

اگر به تو گفت که: متعرض اولیاء نشو تا اذیتت نکنند (به تو ضربه ای نزنند) چون پیامبر گفته: خداوند می گوید (من عادی لی ولیا فقد اذنته بالمحاربه): هر کس با ولی (دوست) من دشمنی کند با او اعلان جنگ کرده ام.

به او بگو: اینها اولیاء نیستند بلکه زنادقه در لباس اسلامند و من شما و معبودانتان را رد می کنم (فکیدونی جمعاً ثم لا تنظرون إنی توکلت علی الله ربی وربکم ما من دابة إلا هو أخذ بناصيتها إن ربی علی صراط مستقیم) ۲۰



اگر به تو گفت: بر ما واجب است که احوالات صوفیه را به خودشان واگذار کرده (به آنها اعتراض نکنیم) چون آنها حقائق را دیده و باطن دین را شناخته اند!! به او بگو: دروغ گفتی، جایز نیست در مقابل کسی که سخنی مخالف کتاب خدا و سنت رسولش را می گوید ساکت بنشینیم و بگذاریم کفر و زندقه را بین مسلمانان منتشر کنند. چون خداوند می گوید: (ان الذین یکتُمون ما انزلنا من الیینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا وأصلحوا وبینوا فاولئک أتوب علیهم وأنا التواب الرحیم) ۲۱

بنابراین سکوت بر باطل و چرندیات و زندقه تان جایز نیست چون شما جهان اسلام را دیروز و امروز به فساد کشانده اید و تا به امروز شغلتان همین است. مردم را به جای عبادت الله به عبادت مشایخ و از توحید به شرک و قبر پرستی و از سنت به بدعت می کشانید و مردم را از علم کتاب و سنت به در یافت بدعتها و خرافات از کسانی که ادعای رؤیت الله و فرشتگان و پیامبر و بهشت را دارند می کشانید. شما در طول عمرتان یاری برای فرقه های باطنی و خدمتکاری برای استعمار بوده اید و به این خاطر به هیچ وجه سکوت بر ضلالت و شرتان جایز نیست و سکوت بر دور کردن مردم از قرآن و حدیث به سوی اذکار بدعتی و عباداتی که مانند سوت و کف زدن (مکاء و تصدیه) عبادت مشرکین است، جایز نیست.

در این هنگام چاره ای نیست که محکوم شود و بداند که جلوی کسی قرار دارد که از اباطیلشان خبر دارد در آن هنگام یا خدا او را به اسلام واقعی هدایت می کند و یا اینکه

---

۲۱ بی گمان کسانی که پنهان می دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فروفرستاده ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب بیان و روشن نموده ایم خدا و نفرین کنندگان ایشان را نفرین می کند مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح پردازند و آشکار سازند. چه توبه چنین کسانی را می پذیریم و من بسی توبه پذیر و مهربانم. بقره/۱۵۹ و ۱۶۰

کارش پنهان میماند و عقیده اش را می پوشاند تا اینکه خدا او را رسوا کند یا بر کفر و زندقه اش یا بر بدعت و مخالفتش بر حق بمیرد.

این بود و ما همه این مطالب را با استناد به کتب واقوالشان به تفصیل شرح داده ایم. به کتاب (الفکر الصوفی فی ضوء الکتاب والسنه) مراجعه کن تا به حمدلله و توفیقش به طور مفصل و مشروح، این مطالب را آنجا بیابی.

و سپاس و ستایش اول و آخر برای الله است و عزت برای کتاب الله و سنت رسولش است و برای هر کس که آن دو را تبعیت کرده و به صراط الله المستقیم تمسک جوید و از مؤمنین باشد و الحمدلله رب العالمین.